

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

تا به حال سه بحث را به عنوان مقدمه ورود به بحث حج بیان کردیم؛ بحث اول، روایاتی است که در مورد منزلت بیت، مسجد الحرام، مکه وارد شده است. بحث دوم، روایاتی که درباره فضیلت حج وارد شده و بحث سوم، تعارضی است که در روایات ملاحظه می‌شود که آیا حجّ افضل است یا صلاة.

به نظر ما، این بحث افضلیت یک بحث کلی در مورد همه روایات شد و یک نگاه جدیدی به افضلیت پیدا کرده و به این نتیجه رسیدیم که در روایات اگر می‌گویند افضل الاعمال چیست؟ افضل من جميع الجهات در هیچ موردی نداریم و گفتیم جهات متعدد وجود دارد که در هر روایتی از یک جهت افضلیت مطرح شده است. در ادامه وارد بحث حجّ خواهیم شد.

نکته: مرحوم والد فرمودند از روایت «الصلاة عمود الدين» حصر استفاده نمی‌کنیم و فرمایش ایشان را تأیید کرده و گفتیم روایتی که می‌گوید: «بنی الاسلام علی خمس»، «بُنِيَ» یعنی هر پنج تا عمود اسلام است، و این تعبیری که درباره صلاة هست، به دلیل تأکید و اهمیت بیشتر صلاة است. در اینجا می‌خواهیم از این حرف مقداری برگردیم یعنی اینکه نماز عمود است ارتباطی به این روایت «بنی الاسلام» ندارد، عمود در اینجا به این معناست که اگر نماز باشد دین باقی می‌ماند، درست است در مورد حج هم داریم، اگر کسی حج نرود، «مات یهودیا أو نصرانیا»، اما خدشه‌ای به دین وارد نمی‌کند، اما نماز که باشد دین استمرار دارد. از این رو، روایاتی که می‌گوید: «إِنْ قُبِلَتْ قَبْلَ مَا سَوَاهَا»، چون به برکت نماز بقیه واجبات هم آمده و محرّمات نیز ترک می‌شود. به همین دلیل، می‌گوئیم بعید نیست (همان‌گونه که ظاهر روایت است) از صلاة عمودیت استفاده بشود یعنی اگر بگوئیم مراد از عمود در اینجا، عمود لغوی است، در این صورت روایت «بُنِيَ الاسلام» می‌گوید تمام اینها عمود است، اما عمود است از جهت اینکه بقیه‌ی دین روی نماز است، اگر نماز باشد بقیه‌ی دین موجود است.

بررسی معنای لغوی و اصطلاحی حجّ

اولین مطلب این است که معنای لغوی و اصطلاحی حجّ چیست؟ آیا برای حجّ غیر از معنای لغوی، یک معنای شرعی و اصطلاحی در فقه مطرح شده یا خیر؟

معنای لغوی حجّ

در کتب لغت برای حجّ، حدود شش معنا ذکر شده است؛ (1) «قصد»، (2) «کثرة القصد»، (3) «القصد إلى من يُعظَّم»، (4) «قدوم»، (5) «كفّ» یعنی خودداری، (6) غلبه بر حجت. البته در بعضی از کتب لغت، «کثرة الاختلاف» هم گفته‌اند که طبق توضیحی که خواهیم داد، «کثرة الاختلاف» به همان «کثرة القصد» برمی‌گردد.

ابن فارس در معجم مقاییس اللغة می‌گوید: «الحاء و الجیم اصولٌ اربعة»؛ اصول اربعه یعنی چهار معنا دارد (اگرچه با استقصایی که کردیم شش معنا شد)، بعد می‌گوید: «فالاول القصد و کل قصدٍ حجٌّ»^[1]؛ هر قصدی حج است.

نکته: پرسش مطرح در اینجا آن است که «قصد» به چه معناست؟ آیا قصدی که در اینجاست به معنای اراده است؟ «قصد» در عرف ما، به معنای اراده است یعنی وقتی می‌گوئیم من قصد داشتم پیش شما بیایم یعنی من اراده داشتم بیایم، اما «قصد» در لغت عرب به معنای اراده نیست، بلکه به معنای رفتن است.

در کتب فقها به این نکته تصریح نشده است که قصد در لغت عرب، به معنای رفتن است، وقتی می‌گویند «فلانٌ قصده» یعنی «ذهب إليه»؛ رفت به سوی او. اینکه در آیه قرآن می‌فرماید: «وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ»^[2] یعنی رفتن تو قاصدانه باشد نه متکبرانانه. البته اگر گفته شود فرق بین قصد و ذهاب چیست؟ می‌گوییم «قصد»، یک نوع خاصی از رفتن است.

بنابراین، وقتی در کتب لغت، «حجّ» به «القصد» معنا شده، دیگر لازم نیست بحث کنیم که مجرد قصد، حج نمی‌شود؛ چون بعضی طبق معنای اصطلاحی گفته‌اند: «اگر کسی قصد به بیت الله الحرام را کند، اما نرود» که این بیان، نشان‌گر آن است که قصد را درست معنا نکردند «قصد» یعنی رفتن. از این رو، در بعضی کتب لغت به جای رفتن، «قدوم» آمده که آن نیز همین را دارد.

شاهد ما این است که جوهری در صحاح می‌گوید: «الحج القصد و رجلٌ محجوجٌ أی مقصود»^[3]. یعنی شخصی که دیگران زیاد پیش او رفت و آمد می‌کنند و معنای مقصود این نیست که بگوئیم دیگران خیلی به او توجه دارند! فیروزآبادی در القاموس المحيط نیز حج را به همین «قصد» معنا کرده است. مثلاً جایی که من می‌روم کارهایی دارم، حال در راهم این طرف و آن طرف رفتم و به یک آقای برخورد کردم، اینجا عرب کلمه «قصد» را نمی‌آورد، بلکه آنجایی که از ابتدا مستقیم بخوایم به مکانی بروم، یا مستقیم به سراغ شخصی بروم، کلمه «قصد» به کار برده می‌شود. از این رو در خود معنای قصد، استقامت نیز وجود دارد.

ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: «الحجّ: القصدُ. حجّ إلینا فلانٌ أی قَدِمَ؛ وَ حَجَّهْ يَحُجُّه حَجًّا: قصده»، «قدم» با «قصد» یک معناست، قدوم همان است «و قد حجّ بنو فلانٍ فلانا»؛ بنو فلان سراغ فلانی رفتند، «إذا أطالوا الاختلاف إليه»؛ وقتی رفتن پیش او را طول بدهند یعنی زیاد پیش او رفت و آمد کنند. در ادامه شعری از «مخبل سعدی» نقل می‌کند: «و أَشْهَدُ مِنْ عَوْفٍ حُلُولًا كَثِيرَةً***يَحْجُونَ سَبَّ الزَّبْرِقَانِ الْمُزَعَفَرِ» که در این شعر کلمه «يَحْجُونَ» به معنای زیاد سراغ کسی رفتن است.

ابن سکیت در ذیل این شعر می‌گوید: «يُكْثِرُونَ الاختلاف إليه»، بعد می‌گوید: «هذا الاصل» یعنی معنای لغوی حج، «كثرة الاختلاف» است.^[4] اختلاف یعنی رفت و آمد نه اینکه به معنای نزاع باشد («اختلاف امّتی رحمة»^[5]، اختلاف به معنای نزاع نیست، بلکه به این معناست که اگر امت پیش امام‌شان زیاد رفت و آمد کنند یا بین خودشان زیاد رفت و آمد کنند این رحمت است).

شاید قدیمی‌ترین کتاب لغت، العین خلیل فراهیدی است (که شیعه هم بوده)، خلیل می‌گوید: «حجّ علینا فلانّ أی قدم» بعد می‌گوید: «و الحجة كثرة القصد إلى من يعظم»، برخی از کتب لغوی می‌گویند حج یعنی قصد، حال آن شخص؛ خواه آدم محترمی باشد یا نه، جایی که می‌خواهید بروید مکان معظم و محترمی باشد یا نه، اما بسیاری از لغویین گفته‌اند نه، رفتن به هر جایی را حج نمی‌گوئیم، بلکه در جایی است که شما به جایی یا شخصی که محترم باشد بروید.

خلیل در کتاب العین هر دو جهت را آورده یعنی ما وقتی در کتب لغویین مثل ابن درید، ابن فارس، جوهری و فیروزآبادی را می‌بینیم، گفته‌اند حج یعنی قصد و قیدی برای آن نیاوردند، اما برخی دیگر از لغویین گفته‌اند به هر قصدی حجّ نمی‌گوئیم، بلکه اولاً؛ باید زیاد باشد یعنی «كثرة القصد» باشد، البته لازم نیست «كثرة القصد» از یک نفر باشد، بلکه اگر یک جایی افراد متعدد بروند، همین می‌شود کثرت اگرچه انسان یک بار سراغ آن شخص می‌رود («رجلٌ محجوج» یعنی کسی که افراد زیادی سراغ او می‌روند)، ثانیاً؛ آن مکان هم باید مکان معظمی باشد. به نظر من، کامل‌ترین قیود را، خلیل در العین آورده است.^[6]

در مجمع البحرین می‌گوید: «حجّ البيت... ای قصده و السعی إليه».^[7] در برخی دیگر از کتاب‌های لغت، حجّ را به معنای «كفّ» گرفتند: «حجج عن الشی و حجّ أی كفّ عنه»^[8] به معنای خودداری هم آمده است.

دیدگاه والد معظم (ره) در معنای لغوی حجّ

مرحوم والد در تفصیل الشریعه^[9] پس از بیان معانی لغوی، می‌فرماید ما این‌گونه بگوئیم که حجّ، اگر بدون حرف جرّ بیاید، به معنای «قصد» یا «قصد الی من يعظم» است. بعد می‌فرماید البته بدانید مجرد نیّت هم مراد نیست، بلکه قصدی که سعی و حرکت هم در آن باشد، اما اگر حجّ با «علی» و «إلی» بیاید، به معنای «قدوم» است و اگر با کلمه «عن» بیاید، به معنای «كفّ» و «إعراض» است.^[10]

دیدگاه برگزیده در معنای لغوی حجّ

ما «قدوم» را به همان معنای لغوی یعنی همان رفتن برگردانیم، «حجّ إليه و حجّ علیه» به معنای «قدم» یعنی رفتن است، منتهی وقتی می‌گوئیم «حجّ علینا» یعنی فلانی پیش ما می‌آید، اگر گفتیم «حجّ إلیّ» یعنی پیش او می‌رود، این از دو نفر گوینده است نه اینکه بگوئیم معنای حجّ با «علی» و «إلی»، با حجّ بدون حرف جرّ فرق می‌کند، تنها چیزی که معنایش فرق می‌کند، کلمه «كفّ» است که حتماً باید «عن» داشته باشد و این را قبول داریم اگر کلمه‌ی حجّ با حرف جارّه «عن» متعدّی شود، به معنای «كفّ» و اعراض است.

بنابراین، از میان این معانی، «قصد كثرة القصد»، «قصد إلى من يعظم»، «قدوم» و «كثرة الاختلاف» به یک معناست. اینکه صاحب جواهر به عنوان شش معنا ذکر کرده^[11]، صحیح نیست؛ زیرا بسیاری از اینها به یک معنا برمی‌گردد. معنای دوم حجّ، «كفّ» است و یک معنای سوم هم وجود دارد؛ «قد يأتي بمعنى الغلبة بالحجة»، این معنا در تاج العروس آمده است. «حجّه» یعنی اگر یک کسی با دلیل بر دیگری غلبه کرد، عرب می‌گوید: «حجّه»، اول می‌گوید: «حاجّه» یعنی با او احتجاج کرد، «فحجّه» یعنی به وسیله حجت بر او غلبه کرد.^[12]

نتیجه آنکه؛ «حجّ» دارای سه معنای لغوی است؛ (1) رفتن، (2) خودداری، (3) غلبه‌ی به حجت.

معنای اصطلاحی حجّ؛ دیدگاه فقیهان

دیدگاه ابوالصلاح حلبی: اولین فقهی که برای حجّ، معنای اصطلاحی بیان کرده، ابو الصلاح حلبی در الکافی فی الفقه است. می‌گوید: «الحج في اصل الوضع، القصد و في الشريعة مناسك مقصودة في زمان و مكان مخصوصين»؛ ایشان معتقد است که حجّ در شریعت، یک معنای اصطلاحی جدیدی دارد و اصلاً در معنای اصطلاحی، دیگر قصد و ... را نمی‌آورد. حج در تعریف کافی به خود مناسک (یعنی عبادات مخصوصه؛ احرام، طواف، سعی، وقوف) در زمان و مکان خاص می‌گویند.^[13]

دیدگاه شیخ طوسی: مرحوم شیخ طوسی در مبسوط، بین معنای لغوی و اصطلاحی ارتباط برقرار کرده و می‌گوید: «الحج في اللغة القصد و في الشريعة كذلك الا أنه اختص بقصد البيت الحرام لاداء مناسك مخصوصة عنده متعلقة بزمان مخصوص»؛ در شریعت هم حج به معنای قصد است، منتهی قصد به یک مکان خاص، بیت الله، برای ادای عبادات خاص، به زمان مخصوص که سه قید آورده است.^[14]

مجموعاً دو تعریف در کلمات فقها هست؛ تعریف اول: همین است که بگوئیم حج یعنی خود این مناسک مخصوصه در زمان و مکان خاص یعنی بگوئیم حج اسم است «لمجموع المناسك المؤداة في المشاعر المخصوصة» که تعریف ابو الصلاح بود و کلمه «قصد» را نیاورد. صاحب شرایع هم می‌گوید اسم برای مجموع مناسک مؤداة در مشاعر مخصوصه است.^[15]

تعریف دوم: تعریف شیخ طوسی است: «القصد إلى بيت الله تعالى لأداء مناسك مخصوصة»، قصد به بیت الله برای انجام مناسک مخصوص. در اینجا، کلمات فقها را که می‌بینیم، اکثر ایشان از مرحوم شیخ طوسی تبعیت کردند. بعد از ایشان، ابن ادریس^[16]، علامه در قواعد^[17]، فخر المحققین^[18]، شهید اول در غایة المراد^[19]، ابن فهد حلی در رسائل العشر^[20]، محقق ثانی (قدس سره)^[21] و ... تا متأخرین که عمدتاً می‌گویند حج، قصد به بیت الله الحرام است.

پرسش مطرح در اینجا آن است که آیا بین این دو تعریف، فرقی وجود دارد یا خیر؟

برخی از فقها گفته‌اند بله، اگر تعریف حلبی در کافی را بپذیریم (که حج، «اسمٌ لمناسك مقصودة في زمان و مكان

مخصوصین»، نقل لازم می‌آید یعنی این لفظ از معنای لغوی‌اش به یک معنای شرعی نقل داده شده باشد، اما اگر در معنای شرعی تعریف شیخ طوسی را بپذیریم (که حج، «قصدٌ إلى بيت الله الحرام لأداء مناسک مخصوصه»)، نسبت میان معنای لغوی و اصطلاحی، عام و خاص می‌شود یعنی برای همان معنای لغوی، یک قیود و خصوصیات ذکر کرده‌اند.

شهید ثانی در مسالک می‌گوید فرق این دو تعریف، آن است که طبق تعریف اول، نقل لازم می‌آید و طبق تعریف دوم تخصیص لازم می‌آید.^[22]

نکته: ابوالصلاح در کافی نمی‌گوید قصد به این مناسک، بلکه می‌گوید مناسک مقصوده معینه، اگر بگوید قصد به این مناسک باشد، در این صورت به همان تعریف شیخ طوسی برمی‌گردد. البته ممکن است ابوالصلاح هم از «مقصوده»، همان قصد به مناسک را اراده کرده باشد، اما محقق حلی در شرایع تصریح دارد کلمه «قصد» را نیاورده است. می‌گوید: «اسما لمجموع المناسک المؤداة فی المشاعر المخصوصه».

خلاصه آنکه؛ در میان فقها دو تعریف برای معنای اصطلاحی حج وجود دارد که در یک تعریف، کلمه قصد نیست و می‌گوید خود این عبادات خاصه، حج است (از احرام و طواف تا آخر را می‌گویند حج)، تعریف دوم، قصد به بیت الله برای انجام این عبادات است.

مرحوم والد در تفصیل الشریعه می‌فرماید طبق هر دو تعریف، نقل لازم می‌آید، منتهی در تعریف اول، منقول‌إلیه با منقول‌منه تباین دارد و در تعریف دوم، عام و خاص هستند، ولی بالأخره طبق هر دو معنا نقل هست.^[23]

به نظر می‌رسد ظاهراً اشکال ایشان وارد نیست؛ زیرا اصطلاحاً نقلی که در لغت می‌گویند، نقل از یک معنا به معنای دیگری است، اما اگر در آن اصطلاح و در آن علم همان معنای کلی حفظ شود، اما یک قیودی را اضافه کنند، به این در اصطلاح نقل نمی‌گویند. بنابراین، در اصطلاح در جایی که تباین باشد، مسئله نقل را مطرح می‌کنند.

در جلسه بعد، به بررسی قیودی که در تعریف است می‌پردازیم و بحث دیگری که مطرح می‌کنیم آن است که ببینیم در قرآن و سنت که مسئله‌ی حج آمده به چه معنایی آمده؟ وقتی می‌فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ»^[24]، این «حج» یعنی «القصد إلى البيت» یا «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ یعنی اداء المناسک»، «الحج أشهر معلومات لا رفث و لا فسوق فی الحج»^[25]، حج به چه معناست؟

- [1] □ معجم مقائيس اللغة، ج2، ص: 29، ماده «حج»
- [2] □ سوره لقمان، آیه19.
- [3] □ الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، ج1، ص: 303، ماده «حجج»
- [4] □ لسان العرب، ج2، ص226.
- [5] □ وسائل الشيعة، ج27، ص: 141، ح33425-10.
- [6] □ كتاب العين، ج3، ص: 9.
- [7] □ مجمع البحرين، ج2، ص: 285.
- [8] □ تاج العروس من جواهر القاموس، ج3، ص: 314.
- [9] □ نکته: كتاب تفصيل الشريعة 28 جلد است كه خيلىها معتقدند قویترین قسمت آن، پنج جلد حج است كه حدود نه سال این را تدریس کردند و پنج جلد نوشته‌اند، هم در حوزه قم و هم در حوزه نجف، حوزه مشهد. علمای بزرگ به این كتاب خيلى اعتنا دارند، برخی از مراجع كه حج می‌فرمودند، خودشان می‌گفتند ما این كتاب را دائماً می‌بینیم.
- [10] □ تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج، ج1، ص6.
- [11] □ «الحج بفتح الحاء المهملة و قد تكسر و إن كان في اللغة هو القصد أو كثرته إلى من يراد تعظيمه، و الكف و القدوم و الغلبة بالحجة و كثرة الاختلاف و التردد...» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج17، ص219.
- [12] □ تاج العروس من جواهر القاموس، ج3، ص314.
- [13] □ الكافي في الفقه، ص190.
- [14] □ المبسوط في فقه الإمامية، ج1، ص296.
- [15] □ «الحج و إن كان في اللغة القصد فقد صار في الشرع اسماً لمجموع المناسك المؤداة في المشاعر المخصوصة» شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج1، ص198.
- [16] □ السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ج1، ص: 506.
- [17] □ قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، ج1، ص: 397.
- [18] □ إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، ج1، ص: 259.
- [19] □ غاية المراد في شرح نكت الإرشاد، ج3، ص: 445.
- [20] □. الرسائل العشر (لابن فهد)، ص: 194.

[21] □ جامع المقاصد في شرح القواعد، ج3، ص: 108.

[22] □ مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج2، ص: 119.

[23] □ «أورد الشهيد في الدروس على هذا التعريف بأنه يلزم عليه النقل و يلزم على تعريف الشيخ التخصيص و هو خير من النقل و الظاهر ان هذا الإيراد عجيب لان النقل يتحقق على كلا التعريفين لانه لا فرق في تحققه بين ان يكون المنقول اليه مغايرا للمنقول عنه بالكلية أو يكون مغايرا بالعموم و الخصوص على ان تعريف الشيخ ينطبق على تعريف بعض أهل اللغة.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج، ج1، ص: 7.

[24] □ سورة آل عمران، آيه97.

[25] □ سورة بقره، آيه197.